

شاید اتصاف آدمی به صفت توسعه‌نیافته را درست و موجه ندانند و بگویند توسعه‌نیافتگی وضع یک کشور یا جامعه است و ربطی به مردم ندارد. به عبارت دیگر، توسعه و توسعه‌نیافتگی به اقتصاد و سیاست و فرهنگ تعلق می‌گیرد و نمی‌توان اخلاق و روان‌شناسی و عقل مردم را توسعه‌یافته یا توسعه‌نیافته دانست. این هم حرفی است ولی یک نظر دیگر این است که توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی وصف ذات دو عالم یا دو جهان است. ساکنان هر عالمی هم مظاهر عالم خویشند و وجودشان با نظم آن عالم تناسب دارد. اشخاص ممکن است باهوش و مستعد باشند اما هوش و استعدادشان بسته به اینکه در کدام جهان به سر می‌برند، متناسب با آن جهان به کمال و به فعلیت می‌رسد یا منحرف و تباه می‌شود. در عالم توسعه‌نیافته که اجزای عالم به هم پیوسته نیست، اشخاص هم دچار پریشانی‌اند. مردم جهان توسعه‌نیافته و به‌خصوص خاورمیانه‌ای‌هاشان معمولاً (و نه مطلقاً) حتی اگر سیاستمدار و دانشمند باشند، اثری از استبداد و قشریت در وجود خود دارند. وقتی به ظاهر نظر می‌کنیم گروه‌هایی از مردم را هواخواه دموکراسی و گروه‌های دیگری را در تقابل با آنها می‌یابیم. همچنین بعضی مردم را پیرو سنن قدیم و بعضی دیگر را مستادب به آداب جدید



اوصاف آدم توسعه نیافته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رضا صدر آبادی
مجله علمی علوم انسانی



می‌بینیم و در میان همه اینها آدم‌های سطحی و حتی قشری یافت می‌شوند، ولی این تقسیم‌بندی‌ها خیلی صوری و ظاهری است. درست است که مردم جهان توسعه‌نیافته داغ توسعه‌نیافتگی را با خود و در وجود خود دارند و به این جهت می‌توان آنها را آدم‌های توسعه‌نیافته نامید اما آنها نه فقط وقتی بر حسب اتفاق از این جهان خارج می‌شوند ممکن است از بند توسعه‌نیافتگی آزاد شوند بلکه اگر به وضع خود در جهانی که در آن به سر می‌برند آگاه شوند، می‌توانند این جهان را دگرگون کنند. در اینجا باز برای اینکه سوء تفاهمی پیش نیاید و گمان نشود که افراد مردمان مسئول توسعه‌نیافتگی جامعه خویشند یا بدتر از آن، آنها محکومند که در وضع توسعه‌نیافتگی بمانند و دست و پایشان به کلی بسته است، می‌گوییم که شخص توسعه‌نیافته بار مظلومیت و درماندگی‌های جهان خود را به دوش می‌کشد. او جهان توسعه‌نیافته را نساخته است بلکه زندانی این جهان است و تا وقتی که در این حصار به سر می‌برد امکاناتش تابع این وضع خواهد بود، یعنی این حصارهاست که افق فکر و عملش را معین و محدود می‌کند ولی مردمی که در عالم توسعه‌نیافته به سر می‌برند، معمولاً از این وضع آگاهی ندارند و خود را زندانی این عالم نمی‌دانند و چه بسا خود را در فکر و عمل از آدم‌های جهان توسعه‌نیافته برتر بشناسند. این غفلت از آثار و لوازم جهان توسعه‌نیافته است و به آسانی از آن خارج نمی‌توان شد. ساکنان جهان توسعه‌نیافته می‌توانند از عالم خود مهاجرت کنند و پس از سکونت در جهان دیگر، به تدریج از قیود توسعه‌نیافتگی آزاد شوند اما با مهاجرت ایشان، عالم توسعه‌نیافته چه بسا که از توسعه دور و دورتر می‌شود. برای برهم زدن نظام توسعه‌نیافتگی آموختن علم و فلسفه و ادب و پرداختن به پژوهش لازم است اما کافی نیست. شاید از این راه بتوان به بعضی ظواهر توسعه دست یافت اما برای استوار کردن بنیاد توسعه، رسوخ در تفکری که بنای توسعه بر آنست شرط است. اینکه کره چه کرده است و چین چه می‌کند، امری است که باید در آن تحقیق شود. گرچه شاید هم هیچ کشوری حتی اگر در تکنولوژی هم‌اورد اروپای غربی و آمریکای شمالی شود نتواند از همه اوصاف و صفات توسعه‌نیافتگی آزاد شود. برای اینکه با این صفات آشنا شویم خوب است که آدم توسعه‌نیافته را بشناسیم.

۱. آدم توسعه‌نیافته حتی اگر بسیار باهوش و درس‌خوانده باشد معمولاً از خرد انتقادی بهره کافی ندارد یا به کلی از آن بی‌بهره است و چون جهان توسعه‌نیافته با این خرد پدید آمده و جز با آن ساخته نمی‌شود، تا مردمی واجد آن نباشند به توسعه دست نمی‌یابند ولی عقل انتقادی را از کجا می‌توان آورد؟ کسانی که با نوشته‌های من

آشنایی دارند شاید تعجب کنند و بگویند کسی که از غرب‌زدگی می‌گوید و مدرنیته (تجدد) را نقد می‌کند، چگونه خرد انتقادی غربی را علاج درد می‌داند و مردمان را به سراغ این داروی کمیاب (و شاید نایاب شده) می‌فرستد. من کسی را به سراغ دارو و درمان نمی‌فرستم و در اینجا هیچ حکمی در باب عقل عالم جدید نمی‌کنم فقط می‌گویم اگر مردمی توسعه می‌خواهند، بدانند که آن را با این عقل می‌توان یافت و داشت. اگر صاحب‌نظران پست‌مدرن این عقل را گسسته و دستخوش پراکندگی می‌بینند، باید دربارهٔ مسأله توسعه و توسعه‌نیافتگی بیشتر تأمل و تحقیق کرد. اگر خرد انتقادی در غرب دچار سستی و ضعف شده باشد مردمی که در طی دوستان سال شادابی و گسترش عقل انتقادی نتوانسته‌اند از آن بهره‌مند شوند، اکنون در دوران بهره‌دهی این عقل چگونه از ثمرات آن چشم‌پوشند و به اصل توجه کنند و می‌دانیم که کسانی می‌گویند ریشهٔ درخت دچار فتور و انقطاع شده است. بی‌بهره بودن از خرد انتقادی به خودی خود عیب نیست زیرا تا قرن هیجدهم هیچ کس از آن بهره نداشت و بهره ساکنان عالم توسعه‌نیافته هم به تدریج از آن کم و کمتر می‌شود اما چون این جهان سراسر هم جنب توسعه‌نیافته و هم جنب توسعه‌نیافته‌اش نیازمند خرد انتقادی است و هر جا که آن نباشد، پریشانی عارض می‌شود و هر کسی که آن را نداشت داشته باشد، از تاریخ بیرون می‌افتد، آدم توسعه‌نیافته باید همواره نگران باشد که مبادا بی‌تاریخ شده باشد یا بشود.

۲. آدم توسعه‌نیافته به‌خصوص اگر خاورمیانه‌ای باشد، دلبستهٔ سیاست و محو ایدئولوژی‌هاست. اینکه او به کدام سیاست و ایدئولوژی قائل باشد اهمیت ندارد زیرا پیرو و هواخواه هر سیاستی که باشد پیروی و هواخواهیش بنیاد و اساسی ندارد به این جهت ممکن است در حرف و گفت از آزادی ستایش کند و در اخلاق مستبد و حتی خشن و تندخو باشد (در شرایطی که تجدد به پایان راه خود رسیده است، در غرب هم لیبرال‌های خشن و مستبد پیدا شده‌اند و حتی کسانی درصدد برآمده‌اند که توسل لیبرالیسم به خشونت را توجیه کنند.) پس تکلیف کسی که داعیهٔ آزادی‌خواهی و دفاع از دموکراسی ندارد روشن است. آدم توسعه‌نیافته به دشواری می‌تواند مثل یک دموکرات یا سوسیالیست قرن نوزدهم اروپا بیندیشد و عمل کند. او اگر سوسیالیست باشد پل پوت با ترکی است اما دموکراتش را نمی‌شناسم. اگر می‌گویند آسیا نهر و داشته است پاسخ می‌دهم که هند یک استثنا در تاریخ است. هند مثل بسیاری از نقاط جهان دچار حرص مصرف نیست و شاید به همین جهت در آنجا توسعهٔ سیاسی از توسعهٔ اقتصادی پیش افتاده است

ولی به هر حال، آنچه در هند گذشته است و می‌گذرد، اصالت مدعاها را ارباب ایدئولوژی‌ها را اثبات نمی‌کند. آدم توسعه‌نیافته ممکن است در گفت و لفظ و بیان و خطابه، دموکرات یا سوسیالیست معتقد و مصمم باشد اما در عمل، به آزادی و عدالت و قبحی نگذارد چنان که در بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته اشخاصی را می‌شناسیم که مدعی آزادی خواهی اند اما کار مستبدان می‌کنند یعنی رفتاری دارند که خود آن رفتار را به مستبدان نسبت می‌دهند. شاید بگویند این وضع اختصاص به جهان توسعه‌نیافته ندارد و گفته رویبیر را نقل کنند که گفته بود هر کس با ما نیست بر ماست. این سخن بی‌تردید از یک روح خشن و مستبد برمی‌آید ولی می‌توان گفت که اولاً رویبیر مظهر و نماینده دموکراسی نیست و ثانیاً به فرض اینکه دموکراسی در ذات خود متضمن گسیختگی باشد، شدت گسیختگی را در جهان توسعه‌نیافته می‌توان دید. در همه جا کسانی پیدا می‌شوند که بعضی الفاظ در دهانشان می‌گرد اما دلشان بسته به معانی آن الفاظ نیست. این تعبیرهای علم‌ستیز و عقل‌ستیز و فاشیست و... که معمولاً در جای خود به کار نمی‌رود - ساخته مستبدان و مخالفان آزادی نیست. این برچسب‌ها را مدعیان آزادی خواهی به دیگران می‌زنند. راستی آیا آزادی خواهی حقیقی با بهتان گفتن و برچسب زدن جمع می‌شود و چرا کسی که خود را دموکرات می‌داند هر کسی را که سخنی غیر از سخن او داشته باشد، لقب و عنوان سبک و خوار می‌دهد؟ این پرسش چندان دشوار به نظر نمی‌آید اما پاسخ دادن به آن در عمل کار آسانی نیست و از عهده همه کس بر نمی‌آید.

۳. آدم توسعه‌نیافته چنان که گفتیم ممکن است صاحب هوش درخشان باشد و بتواند خوب درس بخواند

آدم توسعه‌نیافته اهل تجربه و عبرت‌آموزی نیست. او نسبت‌ها را نمی‌داند و وقت و اندازه را نمی‌شناسد و کاری که در وقت و جایگاه خود و به اندازه صورت نگیرد، کار نیست

و دانشمند شود اما در جهان توسعه‌نیافته چنان که انتظار دارد، کاری از پیش نمی‌برد زیرا در این جهان حساب و کتاب‌ها پریشان است، یعنی اگر حساب و کتابی وجود دارد، در عالم انتزاع است و نمی‌توان آن را بر وضع موجود تطبیق داد و اگر تطبیق داده شود، چه بسا که دو ضرب در دو مثلاً بشود سیصد و نوزده یا سیزده صدم. آدم توسعه‌نیافته اهل تجربه و عبرت‌آموزی نیست. او نسبت‌ها را

نمی‌داند و وقت و اندازه را نمی‌شناسد و کاری که در وقت و جایگاه خود و به اندازه صورت نگیرد، کار نیست. به این جهت می‌بینیم که بسیاری از سعی‌ها و کوشش‌ها بی‌نتیجه و احیاناً مایه‌زیان است. اگر به این معنی اعتراض دارید یا آن را غلو و اغراق‌گویی تلقی می‌کنید خوب است بکشید مواردی را بیابید که کار در جای خود و در وقت خود انجام شده باشد و امر مهم را ترک نکرده باشند که به جای آن کار بی‌اهمیتی انجام دهند و مگر بیشتر کارهای ما تحت تأثیر عوامل بیرونی و به اقتضای ضرورت صورت نمی‌گیرد؟ یعنی آدم توسعه‌نیافته معمولاً فکر نمی‌کند که چه باید بکند و حتی اگر فکر کرده باشد که چه کاری لازم است، از عهده انجام دادن کار لازم بر نمی‌آید. می‌گویند وقتی مورگان شوستر برای اصلاح مالیه ایران به کشور ما آمده بود، با ناصرالملک نایب‌السلطنه ملاقات کرد. ناصرالملک مردی درس‌خوانده و آشنا به سیاست و اوضاع جهان بود. شوستر وقتی دیده بود که نایب‌السلطنه مسائل را می‌داند تعجب کرده بود که چرا ایرانی‌ها خود به رفع و حل مشکلات نمی‌پردازند. تعجب شوستر بی‌جا نبود. او نمی‌دانست که گاهی دانش و توانایی که به خصوص در تجدد یگانه‌اند، در وجود بشر از هم جدا می‌شوند یا دانشی وجود دارد که با توانایی توأم نیست.

۴. اهل عالم توسعه‌نیافته به جای اینکه در جستجوی راه درست و رفتار شایسته باشند، رفتار و کردار عادی خود را برتر از هر رفتاری می‌دانند و با حدت و شدت آن را توجیه می‌کنند، گویی از تجدد فقط خودبینی آن را اخذ کرده‌اند. پی بردن به اساس و بنیاد این وضع امری بسیار دشوار است. در اروپا کانت عقلی را یافت که با اراده به فعل و تصرف در جهان تناسب داشت، به این جهت علم و عمل در عالم تجدد به نحوی هماهنگ شد. در جهان توسعه‌نیافته هر چند علم جدید آموخته می‌شود، عقلی که علم و عمل را هماهنگ سازد، ضعیف است و گاهی وجود ندارد به عبارت دیگر، عقل موجود در این عالم با کردار و رفتار اختیاری نسبتی پیدا نمی‌کند و راه‌بر به مقصد و مقصود توسعه علمی - تکنیکی نمی‌شود. این عقل بی‌پشتوانه است و حتی شاید بی‌پشتوانه‌تر از عقل معتزلی باشد. در تاریخ عقلی ما مدتی به نزاع میان معتزلی و اشعری گذشت و معتزلی که خود را در جانب عقل می‌دانست، قدرت غلبه بر اشعری و اشعریت پیدا نکرد. او از عقلی دم می‌زد که هر چند به عقل مابعدالطبیعه شباهت داشت و بسا آن نیز اشتباه شد اما در حقیقت عقل مابعدالطبیعه نبود و راهنمای عمل زندگی هم نمی‌توانست باشد چنان که به صورت اصول و قواعد هم، تفصیل و تحقق پیدا نکرد. عقل جهان توسعه‌نیافته از عقل معتزلی هم انتزاعی‌تر است و به این جهت صاحب آن گاهی از

دروازه رد نمی‌شود و گاهی از چشمه سوزن می‌گذرد. او ممکن است بدترین زشتی‌ها را توجیه کند اما در همان زمان از کوچک‌ترین خطا نگذرد. بسیاری از کسانی که در جهان توسعه‌نیافته یا در حال توسعه داعیه دموکراسی دارند حتی در هنگام ضعف و دوری از مسند سیاسی، در قهر و خشونت و استبداد چیزی کم یا کمتر از غیر مدعیان ندارند، چنان که بی‌پروا به مخالفان خود و حتی گاهی به کسانی که با آنها نیستند برچسب می‌زنند و صدای آنها را خفه می‌کنند. از تساهل می‌گویند اما گفته مخالف را تحمل نمی‌کنند و آن را با نفرت رد می‌کنند و اگر کسی در میان آنها دل به انصاف و آزادی و... سپرده باشد غریب و تنها می‌ماند.

۵. آدم توسعه‌نیافته نه متجدد است نه به هیچ یک از عوالم قدیم تعلق دارد. او مسئله‌ای هم ندارد که آن را حل کند یا اگر مسائلی دارد بیشتر آنها در جای دیگر و برای دیگران مطرح شده است و او این مسائل را مسائل خود و جهان خود می‌داند. حتی ملاک‌ها و موازین تصمیم‌هایش در امور عمومی تقلیدی است. او پیوسته از علم و نوشدن و نبودن و آزادی از قید و بندهای گذشته می‌گوید اما چون اهل تأمل نیست، از چاله گذشته بیرون می‌آید که در چاه تقلید از رسومی که مبنای آنها را نمی‌داند بیفتد. پیداست که چنین آدمی اعتماد به نفس ندارد و اگر تعیین و تشخیص صلاحیت اشخاص در علم و عمل را به عهده دنیای توسعه‌نیافته و موازین و رسوم آن بگذارد، تعجب نباید کرد. نکته این است که گاهی این تسلیم و ضعف با کبر و غرور و پرمدعایی قرین است. در یک جمله بگویم آدم توسعه‌نیافته هر که باشد و هر چه بداند تفکر نمی‌کند بلکه تابع مشهوراتی است که از عالم توسعه‌یافته فراگرفته است.

۶. آدم توسعه‌نیافته چون از زمان و تاریخ بیرون افتاده است، دایره امکان‌ها و انتخاب‌هایش بسیار محدود است. او اگر امکانات را نمی‌شناسد، به این جهت است که افقی پیش روی او نیست که در آن امکانات پدیدار باشد. البته او مدام از تدبیرها و تصمیم و ساختن‌ها و پیشرفت‌ها می‌گوید اما کمتر اثری بر آنچه می‌گوید مترتب است یعنی اینها بیشتر وهم و داعیه است. او همه آورده‌های تجدد را می‌پذیرد و بیشتر آنها را می‌خواهد ولی نمی‌داند و نمی‌خواهد بداند که جهان متجدد چگونه به این دست‌آوردها رسیده است و تا این را نداند و درنیابد، تجدد را درک نمی‌کند. درست بگوییم، عالم تجدد مقدم بر شخص و فرد متجدد است و مردمان در این عالم و فقط در این عالم است که می‌توانند وضع متجدد داشته باشند و کار متجدد بکنند. می‌گویند در این صورت دور پدید می‌آید زیرا اگر عالم متجدد بدون مردم متجدد تحقق نمی‌یابد

چگونه ممکن است متجدد شدن مردمان مسبوق به وجود عالم تجدد باشد؟ پاسخ این است که مردم عالم متجدد قبل از اینکه متجدد باشند، در راهی وارد شده‌اند که کم‌کم آنها را به نظم تجدد رسانده و کار آنها در این نظم به نتیجه رسیده است اما اگر کارهایشان بدون پشتوانه نظم تجدد و به صورتی پراکنده و ناهماهنگ انجام می‌شد، حاصل و ثمری نداشت و فقط تقلید و سعی بیهوده بود.

۷. آدم توسعه‌نیافته مظلوم تاریخ است. می‌گویند و درست می‌گویند که قدرت‌های استعمارگر به او ظلم کرده‌اند ولی درست‌تر این است که مظلومیت جهان توسعه‌نیافته چیزی بیش از ظلم استعمار است. ظلم استعمار وقتی آغاز شد که همه تمدن‌ها در برابر تمدن جدید تلویحاً یا به روشنی و صراحت پذیرفتند که گرچه گذشته از آن آنان بوده اما خانه آینده بشر، جهان متجدد عرصه تمدن غربی است. توجیهاتی از این قبیل که علم و تکنولوژی به ما تعلق داشته و غرب نگذاشته است که ما خود از آن برخوردار شویم گرچه از جهاتی درست و موجه است اما تصدیق ضمنی این معنی است که همه تمدن‌ها می‌بایست راهی به تجدد بیابند و به آن نائل شوند. مظلومیت بشر توسعه‌نیافته از زمانی آغاز شد که طراحی تاریخ به عهده غرب قرار گرفت و همه جهان از غرب پیروی کرد. تا دو سه دهه قبل بسیاری کسان می‌پنداشتند و هنوز هم کسانی می‌پندارند که نهضت‌های ضد استعماری قیام در برابر غرب توسعه‌یافته بوده است. این نهضت‌ها را ناچیز نباید انگاشت. این نهضت‌ها در بهترین صورت کوششی بود برای خروج از استعمارزدگی و رسیدن به استقلال سیاسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در یک کلمه یعنی شبیه شدن به غرب ولی تجربه تاریخ نشان داد که برآورده شدن آرزوی مجاهدان ضد استعمار بسیار دشوار بوده و اکنون هم دشوار است. بی‌تردید جهان متجدد اکنون از قدرتی که در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم داشت برخوردار نیست اما با ضعیف شدن غرب مظلومیت جهان توسعه‌نیافته پایان نیافته است. آیا مردم جهان توسعه‌نیافته نفرین‌شدگان زمینند و راه بیرون شدن از زندان توسعه‌نیافتگی ندارند؟ نجات‌زدانی از حصار زندان دشوار است اما اگر او از این حصار بیرون آید می‌تواند بر همه ضعف‌هایی که به او نسبت دادیم، فائق آید.

